۷

آموزش سواد مالی - سطح دو

دوره‌ی دوم دبستان

کارواش خانگی



۶

CamScanner

CamScanner

بزرگ‌ترین آرزوی ایزابل دنیرو این بود که یک عروسک نِلی گیسوکمند داشته باشد. مغازه‌ی اسباب‌بازی‌فروشی عروسک را با قیمت ده دلار حراج گذاشته بود.

ایزابل فقط پنجاه سنت داشت و باید پول بیشتری به دست می‌آورد.

اما چطوری؟



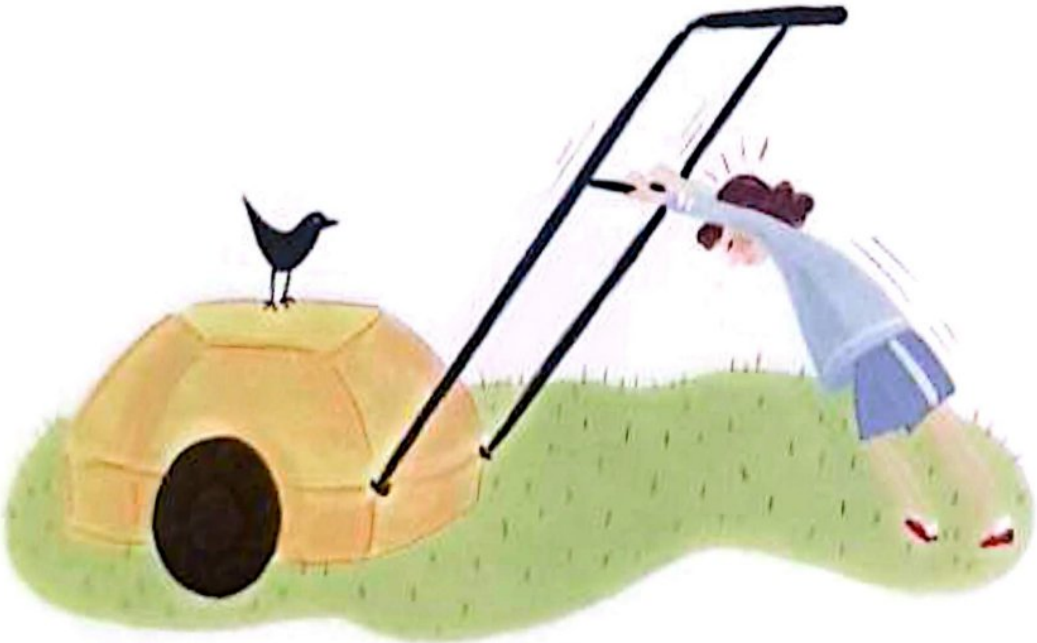
CamScanner

CamScanner



او کوچک‌تر از آن بود که بتواند از بچه‌ها پرستاری کند ـ حتی بلد نبود پوشک بچه را عوض کند.

چمن‌ها را هم نمی‌توانست کوتاه کند؛ چون آن قدر زور نداشت که ماشین چمن‌زنی را هل بدهد.



CamScanner

CamScanner



ایزابل به مراقبت از حیوانات هم فکر کرد.
اما آن هم مشکلاتی داشت که ایزابل از پس
آنها برنمی‌آمد.
پس باید چه کار می‌کرد؟

CamScanner

CamScanner

ایزابل فکر کرد و فکر کرد که چطور می تواند پول درآورد. یک روز که داشت از مدرسه به خانه برمی‌گشت، غرق در افکار خودش بود که شالاپی پایش را گذاشت وسط چاله ی آب. آب از کارواشی در آن نزدیکی بیرون آمده بود. ماشین های زیادی آنجا توی صف بودند. وضعیت هوا خیلی بد بود و همه ی ماشین ها سیاه و کثیف شده بودند.



CamScanner

CamScanner



ناگهان یک فکر بکر به ذهن ایزابل رسید. او می‌توانست یک کارواش در خانه‌ی خودشان راه‌اندازی کند! او بارها به برادرش میگل در شستن ماشین جلوی در خانه کمک کرده بود.

تمام چیزی که ایزابل نیاز داشت صابونِ مایعِ مخصوص شستن ماشین بود که برادرش استفاده می‌کرد و دستمال‌های مرغوبی که به آنها دستمال جادویی می‌گفت و با آنها ماشین را خشک می‌کرد و برق می‌انداخت.

ایزابل مستقیم به فروشگاه رفت تا صابونِ مایع و دستمال جادویی بخرد. او دو سکه‌ی بیست‌وپنج سنتی‌اش را روی میز فروشنده گذاشت. اما وقتی آقای فروشنده قیمت‌ها را وارد صندوق کرد، جمع آنها پنج دلار شد!

ایزابل چطور می‌توانست پنج دلار به دست آورد؟



CamScanner
CamScanner





ایزابل یادش آمد یک بار که پول ناهارش را در مدرسه گم کرده بود، پنج تا از دوست هایش نفری بیست و پنج سنت به او داده بودند.

بعد مادرش پنج تا سکه ی بیست و پنج سنتی به ایزابل داده بود که او پول دوست هایش را پس بدهد. به‌علاوه پنج سکه ی ده سنتی دیگر هم داده بود تا ایزابل بتواند به هرکدام از دوست هایش کمی بیشتر پول بدهد و دوست های ایزابل از گرفتن آن پول اضافه خیلی خوشحال شده بودند.

شاید آن پنج دوست، بازهم نفری یک دلار به او بدهند و در راه‌اندازی کارواش با او شریک شوند. درعوض، او هم بخشی از پولی را که به دست می‌آورد با آنها تقسیم می‌کرد. ایزابل مطمئن بود که می‌تواند پول کافی برای خرید عروسکش، نلی، درآورد و پول دوست هایش را پس بدهد ـ حتی کمی هم بیشتر!

CamScanner

CamScanner

پدر و مادر ایزابل با ایده ی او موافقت کردند. به این ترتیب روز بعد ایزابل رفت و از دوست هایش تقاضای یک دلار کرد.

دوست های او خیلی مایل نبودند که به ایزابل پول بدهند. آنها می خواستند با پولشان چیزهای دیگری بخرند؛ مثل کتاب های مصوّر، بستنی و کارت بازی.

ایزابل به آنها گفت: «اگر پولتان را به من بدهید، فکر کنم بتوانم آن را پس بدهم، به اضافه ی یک کمی بیشتر.»

مری از او پرسید: «بلدی ماشین بشویی؟»

و ایزابل جواب داد: «بله، من خیلی توی شستن ماشین به برادرم کمک کرده ام.»



CamScanner
CamScanner



تایلر پرسید: «اگر هیچ‌کس به کارواشت نیامد چی؟»
ایزابل گفت: «حتماً می‌آیند. با آن همه بارانی که توی این چند روز باریده، همه‌ی ماشین‌ها گِلی و کثیف شده‌اند.»



CamScanner

CamScanner

راج پرسید: «چطوری می خواهی پولی را که درمی‌آوری تقسیم کنی؟»
ایزابل چند دقیقه‌ای فکر کرد و بعد جواب داد: «من نصف پول را نگه می‌دارم و نصف دیگرش را بین شما تقسیم می‌کنم.»
ناتالی گفت: «خُب چرا تو باید بیشتر بگیری؟»
ایزابل گفت: «چون این فکر من است و همه‌ی کارها را من انجام می‌دهم.»
لین گفت: «اما اگر آدم‌های کمی به کارواشت بیایند، ما پولمان را از دست می‌دهیم.»
ایزابل گفت: «به این می‌گویند ریسک! اما به نظرم کارواش ایده‌ی خیلی خوبی است و من هم حسابی کار می‌کنم.»



بچه‌ها به هم نگاه کردند. مری گفت: «ما می‌دانیم تو خوب کار می‌کنی.»
تایلر ادامه داد: «پس ما ریسک را قبول می‌کنیم!»
ناتالی هم گفت: «اما همه‌مان امیدواریم بدانی داری چی کار می‌کنی!»
بعد هرکدام از بچه‌ها یک دلار به ایزابل دادند. حالا او توانسته بود پنج دلار جور کند.

CamScanner
CamScanner

ایزابل با آن پول به فروشگاه رفت و صابونِ مایع و دستمال جادویی خرید.
صبح روز بعد، او با طلوع آفتاب بیدار شد و یک تابلوی بزرگ برای خودش درست کرد:

کارواش خانگی ۱ دلار

و آن تابلو را به درخت بلوط جلوی خانه نصب کرد.



CamScanner
CamScanner



ایزابل شلنگ باغچه را وصل کرد، چند تکه پارچه‌ی تمیز و
یک سطل هم از حیاط پشتی آورد و صابونِ مایع مخصوص
را با آب مخلوط کرد و بسته‌بندی دستمال را باز کرد.
و به‌این ترتیب کارواش خانگی آماده‌ی کار شد.

CamScanner

CamScanner

ایزابل برای آمدن اولین مشتری خیلی دل‌شوره داشت. بالأخره ساعت ۹:۳۰ خانم پریستین با ماشین از آن طرف خیابان آمد و با هیجان فریاد زد: «هر ماشین یک دلار! چه کارواش ارزانی!»

ایزابل ماشین خانم پریستین را شست و برق انداخت و اولین یک دلاری‌اش را گرفت. او آن قدر کارش را خوب انجام داد که خانم پریستین به دوست‌هایش زنگ زد و از کارواش خانگی تعریف کرد! آنها هم به دوست‌های خودشان گفتند و خبر همه جا پخش شد!



CamScanner

CamScanner



خیلی‌ها به کارواش خانگی آمدند و همه می‌گفتند: «چه کارواش ارزانی!»

ماشین‌ها همین طور می‌آمدند و ایزابل هم کار می‌کرد و کار می‌کرد. کمکم انگشت‌هایش قرمز و مثل کشمش چروک شدند و کتانی‌هایش پر از آب شد و پاشنه‌ی پاهایش تاول زد.

CamScanner

CamScanner



دو مینی‌ون





سه فولکس قورباغه‌ای





سه ماشین مدل کروکی با سقف‌های جمع‌شونده!



CamScanner

CamScanner

... یک عروسک شست (جوئی کوچولو، همسایه ی دیوار به دیوارشان عروسکش را آورده بود). ایزابل زیر لب غرغر می کرد: «باید برای این کار دو دلار بگیرم.»

CamScanner

CamScanner



کار ایزابل درست قبل از وقت شام تمام شد. او پول هایش را شمرد. بیست اسکناس یک دلاری تانخورده داشت. اوه، ایزابل حسابی از نفس افتاده بود!

CamScanner

CamScanner

روز بعد، ایزابل پنج دوستش را دعوت کرد. بعد همان طور که قول داده بود، نصف پولی را که به دست آورده بود بین آنها تقسیم کرد و نصف دیگرش را برای خودش نگه داشت. نصف بیست دلار می‌شد ده دلار- یا دو دلار برای هر دوست.

ایزابل با افتخار گفت: «من پولتان را دوبرابر کردم!»



CamScanner

CamScanner

همه‌ی دوست‌های ایزابل خوشحال بودند خود ایزابل هم همین طور. او حالا ده دلار داشت که می‌توانست با آن عروسک نلیِ گیسوکمند را بخرد. او تمام پولش را داخل کیف گذاشت و آماده شد تا به مغازه‌ی اسباب‌بازی‌فروشی برود.

وقتی به صندوق مغازه رسید، خانم صندوقدار گفت: «می‌شود ده دلار و پنجاه سنت!»

ایزابل با تعجب فریاد زد: «ولی آنجا که نوشته اید نلیِ گیسوکمند ده دلار!»

خانم جواب داد: «این پنجاه سنت مالیات بر فروش است.»

ایزابل باور نمی‌کرد. بعد از آن همه کار و زحمت، هنوز پنجاه سنت دیگر هم احتیاج داشت تا بتواند نلیِ گیسوکمند را بخرد! ناگهان یاد آن پنجاه سنتی افتاد که کارش را با آن شروع کرده بود! ته کیفش را گشت و بالأخره پیدایش کرد!



CamScanner

CamScanner



ایزابل برای خرید نلی دقیقاً ده دلار و پنجاه سنت پول داد و خوشحال و خندان عروسک را با خود به خانه برد.

CamScanner

CamScanner

«شراکت» در کسب وکار

ایزابل برای شروع کار به پول احتیاج داشت. به همین خاطر پیش دوست هایش رفت و از آنها کمک خواست. ایزابل دوست هایش را راضی کرد که پولشان را به او بدهند و چیزهایی را که الان می خواهند، در آینده بخرند. به آنها گفت اگر پولشان را برای شروع کار به او بدهند، می توانند بعدها پول بیشتری دریافت می‌کنند.

کسب وکارهای بزرگ هم وقتی به پول احتیاج دارند، کاری شبیه به این انجام می دهند. آنها از مردم (سرمایه‌گذاران) می خواهند پولشان را برای پیشرفت کسب وکار به آنها بدهند. به این امید که در آینده و با موفقیت کار، پول بیشتری نصیبشان بشود. گاهی آنها این کار را با تقسیم‌کردن ارزش کسب وکار خود به تکه های کوچک و فروش بخشی از آن تکه ها انجام می دهند تا پولشان زیاد شود. نام آن تکه ها "برگه ی سهام" است.

اجازه دهید با استفاده از ماجرای کارواش خانگی توضیح دهیم که کارکرد سهام چگونه است. تصور کنید که ایزابل کسب‌وکارش را به ده تکه تقسیم کرده باشد. او پنج تا از این تکه ها را به قیمت دانه ای یک دلار به دوست هایش می فروشد و پنج تکه را برای خودش نگه می دارد. حالا دوست های ایزابل صاحب نیمی از کسب وکارند و خودش هم صاحب نیمه ی دیگر آن است. ازآنجاکه دوست های ایزابل صاحب نصف کسب وکار هستند، او باید نصف بیست دلاری را که به دست می‌آورد با آنها تقسیم کند و به هرکدام دو دلار بدهد. به این دو دلار "سود تقسیمی" می‌گویند.

اگرایزابل قصد داشت فعالیت کارواش را بازهم ادامه بدهد، چه؟ او می توانست به دوست هایش به جای دو دلار همان یک دلار را بدهد و باقی پول را برای خرید صابونِ مایع و دستمال جادویی بیشتر نگه دارد. می شود گفت اگر او تمام تابستان کارواش را باز می‌گذاشت و همین طور به دوست هایش سود تقسیمی می داد، آن وقت آنها پول خیلی بیشتری به دست می‌آوردند. هرچه

CamScanner
CamScanner

کارواش خانگی پول بیشتری درمی‌آورد، ارزش آن بالاتر می‌رفت و البته سهام بچه ها هم ارزشمندتر می‌شد. بعد با دیدن آن همه پولی که دوست های ایزابل از این راه به دست می‌آوردند، ممکن بود بقیه ی بچه ها هم بخواهند سهم آنها را بخرند و چه بسا حاضر بودند خیلی بیشتر از یک دلاری که دوست های ایزابل پرداخته بودند، بابت سهم ها بپردازند.

یک کسب وکار بزرگ می تواند ارزش خود را به میلیون ها سهم تقسیم کند و آنها را به قیمت میلیاردها دلار بفروشد. بعد از اینکه کسب وکاری سهام خود را می فروشد، مردم همچنان این سهام ها را بین خودشان خریدوفروش می‌کنند. اگر این کسب وکار موفق باشد، خیلی ها دوست دارند که سهام آن را بخرند و همین باعث می شود قیمت سهام بالا برود و اگر موفق عمل نکند، مردم خیلی مایل به خرید سهام آن نیستند و قیمت سهام آن پایین خواهد آمد.

مکان هایی به نام "بازار سهام" وجود دارد که مردم می توانند در آنجا سهام خریدوفروش کنند. حتماً اسم بازار بورس نیویورک به گوشتان خورده. من قبلاً آنجا کار می‌کردم و می توانم بگویم یکی از بزرگ ترین بازارهای بورس دنیاست. شما می توانید با خرید سهام با یک قیمت مشخص و بعد فروش آن با قیمت بالاتر، از این بازار درآمد کسب کنید. همچنین ممکن است پولتان را از دست بدهید البته اگر قیمت برگه ی سهامی که شما می خرید، به جای بالارفتن پایین بیاید. به احتمال از دست دادن پول "ریسک" می‌گویند. ایزابل به دوست هایش گفته بود که اگر اوضاع کارواش به خوبی پیش نرود، ممکن است آنها پولشان را از دست بدهند. اما آنها تصمیم گرفتند ریسک از دست دادن پول را قبول کنند؛ چون ایده ی ایزابل خوب بود و می دانستند که او سخت کار می‌کند.

به هرحال از کارواش خانگی پول خوبی به دست آمد. اما درآمدزایی در یک کسب وکار بزرگ معمولاً سال ها طول می‌کشد. یک مثال خوب برای این موضوع سایت آمازون است (من این شرکت را دوست دارم؛ چون هم صاحب

CamScanner

CamScanner

سهامش هستم و هم کتاب هایم در آنجا فروخته می شود). زمانی که آمازون شروع به کار کرد، درآمدزایی موفقی نداشت. در سال ۱۹۹۷ قیمت یک برگه سهام آمازون خیلی پایین (۲ دلار) بود. اما وقتی که من مشغول نوشتن این کتاب در سال ۲۰۰۷ بودم، درآمد شرکت حسابی زیاد شده و قیمت سهامش هم به ۲۹ دلار رسیده بود. اگر شما در سال ۱۹۹۷ یک سهم از شرکت آمازون را خریده بودید و در سال ۲۰۰۷ آن را می فروختید، ۹۰ دلار درآمد کسب می کردید.
قیمت سهم می تواند پایین هم بیاید. شرکت جنرال موتورز سال های زیادی یک کسب وکار موفق بود و اتومبیل های گوناگونی تولید می کرد. در سال ۲۰۰۰ قیمت هر برگه ی سهم جنرال موتورز ۷۱ دلار بود. اما از آن به بعد، این شرکت با مشکلات زیادی روبه رو شد و در سال ۲۰۰۷ قیمت سهام آن تا ۴۱ دلار پایین آمد. پس اگر شما در سال ۲۰۰۰ یک سهم از جنرال موتورز خریده بودید و در سال ۲۰۰۷ آن را می فروختید، ۳۰ دلار ضرر می کردید.
وقتی قیمت تعداد زیادی از سهم ها بالا می رود، مردم به آن حالت "بازار گاوی" می گویند. وقتی قیمت تعداد زیادی از سهم ها پایین بیاید، مردم به آن حالت "بازار خرسی" می گویند. کسی نمی داند این اسم ها دقیقاً از کجا آمده اند. اما بیشتر از دویست سال است که از این اسم ها استفاده می شود. بعضی از کارشناسان تاریخ، دلیل انتخاب این اسم ها را رفتار این دو حیوان می دانند. اگر یک گاو وحشی کسی را بگیرد، او را با شاخ هایش به هوا پرتاب می کند و وقتی یک خرس کسی را بگیرد، او را با پنجه هایش به زمین می زند!
قیمت سهم ها هر روز در روزنامه ها چاپ می شود. شرکتی را انتخاب کنید که از آن خوشتان می آید و درباره ی آن اطلاعاتی دارید. بعد وانمود کنید که یک سهم از آن را خریده اید و هر روز قیمت سهام آن شرکت را دنبال کنید تا ببینید در آینده سود می کنید یا ضرر.
مهم ترین قانون بازار سهام را به خاطر داشته باشید: ارزان بخر، گران بفروش و اجازه نده دست خرس ها به تو برسد!

CamScanner
CamScanner